سفر با سفینه سعدی ۷۶۲ سال بعد از گلستان

با احترام به همه دوستانی که در این دو صفحه ۱۰ و ۱۱ به مناسبت روز بزرگداشت سعدی درباره او نوشته‌اند باید بگوییم این بزرگداشت و هر تلاش دیگری در ترسیم سیمای سعدی، نمی‌تواند کاخ بلند او را دقیق و درست پیش روی بنشاند. با این حال، این کم را از کمینه صفحه ادبیات جام جم بپذیرید شاید شیخ نیز گوشه چشمی کند و در قبول آید.

خواستیم اول دفتر، پیش از این‌که این دو صفحه را بخوانید، به نکته‌ای برجسته در شعر او اشاره کنیم که دیدیم چه بگوییم که تازه باشد. به عشق رسیدیم که هر چه هم از آن گفته باشند، شنیده باشیم، تازه است و روح را جلا می‌دهد و تازه می‌کند.

سعدی هم، چون دیگر شاعران وقتی خواسته در تغزل، پای قهرمانی را وسط بکشد رفته سراغ مصادیق نام‌آشنایی چون فرهاد و شیرین، لیلی و مجنون، ویس و رامین، یوسف و زلیخا و وامق و عذرا. خب عشق هم قهرمان می‌خواهد. چند

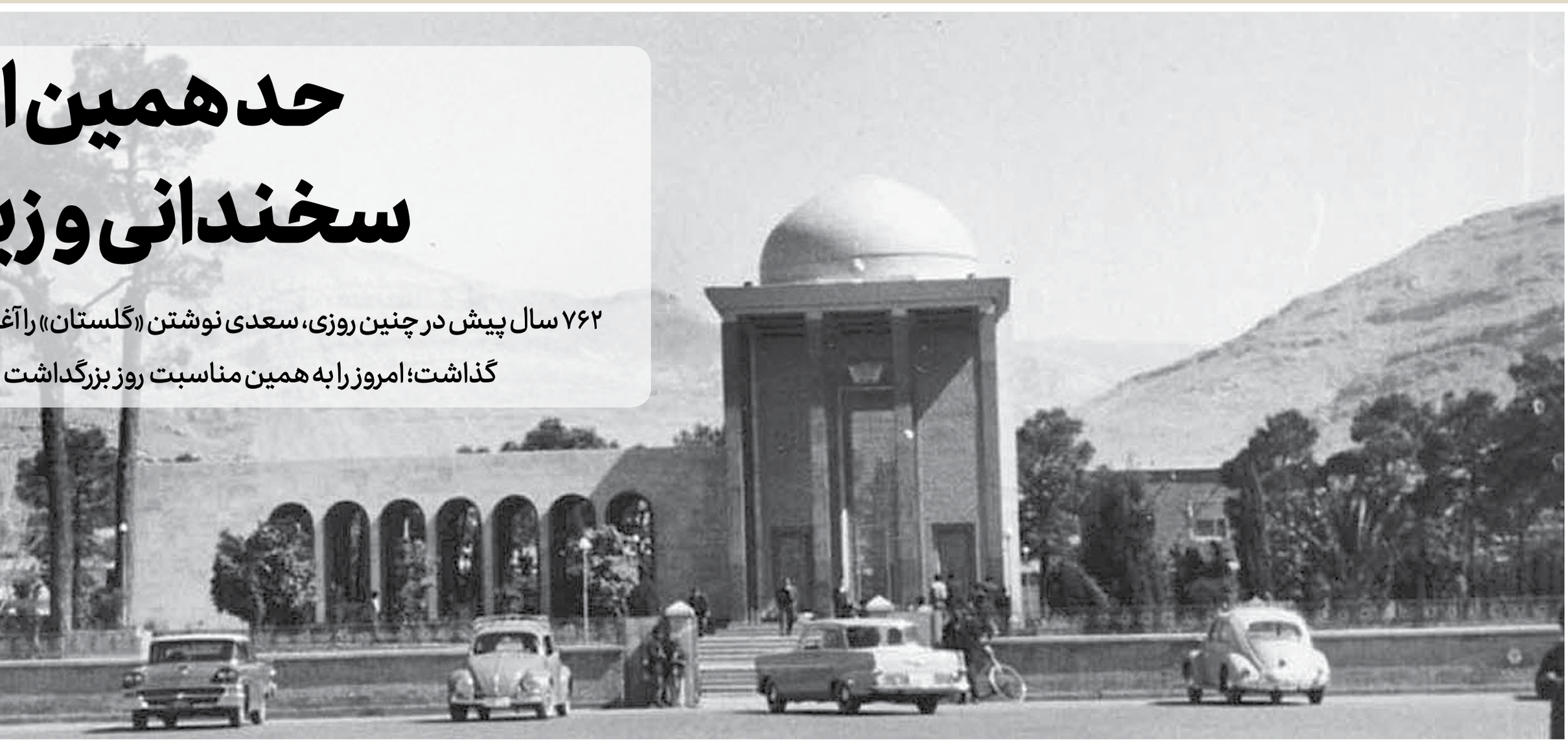

حد همین ا
سخندانی وز

۷۶۲ سال پیش در چنین روزی، سعدی نوشتن «گلستان» را آغ
گذاشت؛ امروز را به همین مناسبت روز بزرگداشت

محمد بقایی ماکان از جایگاه سعدی در ادبیات فارسی می‌گوید

سعدی پایه ریزِ پالودگی زبان فارسی است

عکس: هنرآنلاین

علی مظاهری
روزنامه‌نگار

با محمد بقایی ماکان ادیب و پژوهشگر درباره سعدی حرف زدیم، هم نقدها و حاشیه‌هایی که نسبت به این شخصیت مطرح می‌شود را به میان کشیدیم و هم از نقش مهم و پررنگ شیخ اجل از گذشته تا امروز زبان فارسی حرف زدیم. بقایی ماکان هم سوالات ما را به دقت پاسخ داد و تلاش کرد سعدی را از جنبه‌های مختلف بررسی کند.

گلستان متنی است فرازمان که با همه ویژگی های تحسین برانگیزش (مانند بیمه‌کردن زبان فارسی از رهگذر رسمیت بخشیدن به تدریس گلستان) به خاطر مولفه هایی چون واردکردن بیش از ۵۰۰ واژه تازی به زبان فارسی و... آماج نقدهایی نیز قرار گرفته است. شما چه نگاهی به این موضوع دارید؟

باید در نظر داشت که در زمان سعدی به لحاظ نگارشی، زبان تازی بسیار مسلط بود بر فرهنگ کشور به خصوص در حوزه نوشتار [حتی دیوانسالاری امرا و فرمانروایان به عربی بود] سعدی درواقع حد فاصلی است بین حاکمیت زبان تازی در کشور و پالوده‌شدن تدریجی زبان که پس از سعدی به سوی فارسی پیش رفت. می‌شود گفت سعدی پایه ریزِ پالودگی زبان فارسی است. وقتی از یک زبان سخن می‌گوییم و آن را مصفا (سره) بدون واژگان بیگانه یا خارجی درنظر می‌گیریم، باید این را نیز درنظر بیاوریم که هیچ زبانی خالی از واژگان خارجی نیست

جالب است در زبان تازی بیش از ۲۰۰۰ واژه فارسی وارد شده و لغتنامه مبسوطی نیز در این باره تدوین شده است.

حتی ابتدایی‌ترین و مشخص‌ترین واژه های دین مبین نیز فارسی است مانند همین واژه دین، مسجد، محراب و... اما وقتی به زبان می‌پردازیم نباید تنها به مفرداتش توجه کنیم بلکه چیزی که یک زبان را متفاوت می‌کند ترکیباتش است مانند زبان اردو که به گفته پاکستانی‌ها دختر زیبای زبان فارسی است با ۷۰ درصد واژگان فارسی وقتی سخن می‌گویند هیچ فارسی‌زبانی متوجه نمی‌شود یا واژگانی که در زبان ترکی آذری داریم که اکثرا فارسی یا عربی است ولی چیزی که این را به شکل زبان درمی‌آورد همانا ساختار و ترکیب آن است. مرحوم سید محمدعلی جمالزاده در این باره مثال خوبی دارد. ایشان گفته نام من تماما عربی است اما این نام روی هم فارسی است. این می‌تواند الگویی باشد برای کسانی که گمان می‌کنند زبان باید یکسره سره باشد که به عقیده من این سره‌گرایی زبان را ناتوان می‌سازد. ما در فارسی کلمات رسا و زیبایی داریم که متداول است و به‌کارنبردن‌شان زبان را ناتوان و ضعیف می‌کند مثلا واژه بسیار زیبای «سرانجام» را داریم، پس چرا باید واژه نخراشیده و نچسب «بالاخره» را به‌کار بست! منوچهری دامغانی «بتاوار» به‌کار برده به معنای سرانجام؛ این واژه‌ها اگر استفاده نشود مانند بی‌توجهی به بناهای باستانی است که بی‌رسیدگی و استفاده کم‌کم آوار می‌شود، از بین می‌روند. اگر یک مترجم یا نویسنده واژگان فارسی را به‌کار نبرد و جای آنها کلمات و اصطلاحات خارجی بیاورد، باعث ضعف زبان خواهد شد.

گرچه گفتار سعدی عین شکر است و خودش بسیار زیاد شاید حدود صدبار به شکل تلویحی و تصریحی از شیرین سخن‌اش گفته و راست هم گفته است اما این شیرینی نباید جلوی نقد مفاهیم و داده‌هایش را بگیرد و آنها را نخواهیم با اخلاقیات نوین تطبیق بدهیم.

درست است که سعدی خداوندگار ملک سخن است اما این فصاحت و زیبایی نباید جلوی منتقد را بگیرد و نگاه منتقدانه را کنار بگذارد. زیرا معصومان ۱۴ نفر بودند و تمام! بقیه دیگر بدون خطا نمی‌توانند باشند و به نوعی این صفت جایزالخطایی را دارا هستند اگر بخواهیم ادبیات مان را از منظر نقد بنگریم باید زیبایی‌ها و فصاحتش را منفک کنیم از داده‌های معنایی. وقتی گلستان را بررسی کردم و کتاب از فردوسی تا شاملو را نوشتم در فصلی مطول و مشبع درباره سعدی همین را طرح کردم مانند: برخی سفرهایی که سعدی در گلستان از آنها یادکرده واقعا نرفته...

مانند اشاره‌اش به سفر کاشغر...

اتفاقا خواستم همین را مثال بزنم البته این ایرادی ندارد، زیرا نویسنده برای صحنه‌سازی و زمینه‌سازی برای پیاده کردن معنای ذهنی‌اش می‌تواند چنین تمهیداتی داشته باشد و مهم اندیشه‌ای است که در چنین ظرفی می‌ریزد ولی به طور قطع سعدی به برخی جاهای یادشده در گلستان سفر نکرده.

درباره تاریخ تدوین و نویساندن گلستان همان ایام گل یعنی بهار است هرچند برخی تنها اردیبهشت را در نظر می‌گیرند. بطور کلی درباره زمان سعدی می‌دانیم تاریخی که مغول ها در ایران بیداد می‌کردند سعدی می‌گوید در آن زمان ما را وقت خوش بود! او که در آن سفرها با کشتارها و خونریزی ها و ستم ها آشنا بوده پس این خوشوقتی چندان به دل نمی‌نشیند بنابر این برخی نقدها تا حدی قابل پذیرش است مانند نقد کسروی بر سعدی. در جایی نیز این بی‌احتیاطی را به خرج داده که گویا نشان می‌دهد چندان به ملک سلیمان یعنی فارس سرزمین خودش گرایشی نداشته آن جا که آخرین خلیفه عباسی مستعصم با تدبیر خواجه نصیر نمدپیچ می‌شود چه قصیده ای می‌گوید! در حالی که مستعصم چشم دیدن ایران را نداشت. این خرده ها و ایرادات به سعدی وارد است نیز به بسیاری شاعران مثلا در نگره شان به زنان. سعدی جایی که بانوان را ستایش می‌کند از جنبه عشق و عواطف انسانی است: دیده را فایده آن است که دلبر بیند... اما چه سعدی و چه ناصرخسرو حتی مولوی که برپایه دیدگاه سنتی زمانه خودشان است نگاه به جنس و طایفه زن چندان نیک‌اندیشانه نیست.

به هرروی سعدی بی‌گمان دریایی است بی‌کرانه که از هر ساحلی بنگری زیبایی خاصی دارد و چهره ای است زیبا و دوست داشتنی و چنانچه نقدی طرح می‌شود برپایه جایزالخطایی آدمی است.

کجاست مرد که

سعدی سال‌ها در سفر بود؛ درباره صحت برخی مقاصد سفرش

صابر محمدی
ادبیات و هنر

سفرهای خانوادگی ما همواره ربطی به ادبیات فارسی داشت. این، شاعران بودند که مسیر و مقصد خانواده محمدی را مشخص می‌کردند؛ فردوسی و اخوان ما را به شرق می‌کشاندند و خاقانی و شهریار به غرب. من از اینها تنها نامی می‌دانستم اما ادب‌دوستیِ پدر، کنجکاوترم می‌کرد که بیشتر بدانم. در یکی از سفرها، پرسیدم فرق حافظ و سعدی چیست؟ پدرم ضمن برشمردن وجوه افتراقی چند، دست گذاشت روی همان کاری که ما در حال انجامش بودیم: سفر. او آن روز گفت یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های دو شاعر شیراز در این بوده که حافظ تنها یک بار و آن هم به اجبار شیراز را ترک گفته اما سعدی بارها به اشتیاق. حالا که در حال تنظیم متنی درباره سفرهای سعدی هستم، این گزارش را به حسابِ قدردانی تام و تمام از پدرم می‌گذارم. امید که بپذیرد.

اما اینجا چه گفته‌ایم و چه نوشته‌ایم. ابتدا باید مقدمه‌ای دیگر بگوییم. با این‌که مقاله‌های متعددی درباره سفرهای سعدی منتشر شده، اما نمی‌توان به هیچ یک از آنها استناد متقن کرد. حتی اگر نویسندگان این مقالات بزرگانی چون عبدالحسین زرین‌کوب و محمدعلی فروغی بوده باشند، چراکه همه این گزارش‌ها نه بر اساس نوشته‌های مدون تاریخی، بلکه بر اساس متون سعدی نگاشته شده‌اند. خب می‌دانید که شاعران لزوما قرار نیست عین واقعیت را بنویسند و می‌توانند بنا به

سفر به بغداد/ ۶۲۱ هـ.ق

مسیر: شیراز. کازرون. تنگ ترکان. کمارج. بهبهان. بصره. بغداد

انگیزه: ادامه تحصیل در مدرسه نظامیه

مدت اقامت: دست کم ۱۲ سال

سفر به مکه/ حدود ۶۳۳ هـ.ق

مسیر: بغداد - کوفه - حجاز - مدینه - مکه

انگیزه: حج

مدت اقامت: نامعلوم

سفر به روم/ تاریخ نامعلوم

مسیر: نامشخص [در مناقب‌العارفین به دیدار با مولانا اشاره شده]

انگیزه: واعظی، خطابه و ارشاد

مدت اقامت: نامعلوم

سفر به تبریز/ احتمالا ۶۶۳

مسیر: نامشخص

انگیزه: دیدار با برادران جوینی

مدت اقامت: نامعلوم

این افسانه‌های س

۱ چرا هندوستان نه؟

ادعای سفر به هندوستان، قدیمی است و در متون تحقیقی متاخر تقریبا رد شده‌است. محمد محیط طباطبایی و هانری ماسه ادعا کرده‌بودند سعدی، اصفهان، ری و نیشابور و خراسان و مرو را طی کرده تا به هندوستان برسد. نتیجه یک تحقیق که حسن امداد آن را صورت داده این ادعا را رد می‌کند با استناد به یکی از بیت‌های خود سعدی که می‌گوید: «برون جستم از تنگ ترکان چو دیدم/ جهان درهم افتاده چون موی زنگی». در واقع علت اشتباه طباطبایی و ماسه همین کج‌فهمی‌شان از «تنگ ترکان» بوده که در جنوب شیراز و بین کازرون و خلیج‌فارس واقع شده و نه در آن جغرافیایی که آنها در سر داشتند. یکی از این سرگذشت‌هایی هم که با استناد به آن مدعی می‌شوند گذر سعدی به هندوستان هم افتاده‌بوده، حکایتی است که این‌طور آغاز می‌شود: «بتی دیدم از عاج در سومنات...» که خب نمونه‌ای از مقامه‌نویسی است و واقعیت ندارد؛ داستان از این قرار است که سعدی در بت‌خانه سومنات، مردم را در حال پرستش بتی می‌بیند، که ادعا می‌شد صبح‌ها دست خود را برای ستایش خداوند به سوی آسمان دراز می‌کند. سعدی درمی‌یابد که یک برهمن در درون بت پنهان می‌شود و با کشیدن ریسمانی، دست بت را حرکت می‌دهد. متقابلا برهمن هم درمی‌یابد سعدی متوجه موضوع شده است. پس از بیم جان، برهمن را می‌کشد و از راه هندوستان و یمن به حجاز می‌گریزد. بدیهی است که حتی با استناد به همین روایت هم نمی‌توان ادعا کرد سعدی سر از هندوستان درآورده‌است.

۲ چرا ترکستان نه؟

سعدی در گلستان حکایتی نقل می‌کند راجع به سفر خود به کاشغر در ترکستان شرقی که می‌شود چین کنونی. او می‌نویسد این سفر در سالی رخ داده که محمد خوارزمشاه با ختا صلح اختیار کرد. بنا بر شواهد تاریخی، این رخداد در سال ۶۱۰ هجری بوده است. او در این سفر با پسری زیباروی که در حال یادگیری صرف و نحو عربی بود، همکلام می‌شود. پسر از او درخواست می‌کند شعری از سعدی برایش بخواند و سعدی هم فی‌البداهه ابتدا شعری عربی سپس شعری فارسی برای او می‌خواند. پسر نحوی